



سیدابوالقاسم انجوی
(شیرازی)

تاریخ نبود که نوروز بود



نوروز کهن‌ترین و دیرینه‌ترین جشن ایرانیان
یادی از نوروز شیراز و همه‌جا شرینی‌پزان -
سفیدگری - چارشنبه‌سوری - حوض ماهی -
حمام عید - شب جمعه آخر سال - پنجه‌و
پنچک و فرور دگان - نوروز .

تاریخ نبود که نوروز بود و برگزار می‌شد .
آب سرد زمستان و پلو شب عید نوروز در
ماخذ شیعه - چادر زدن درویشان - دید
وبازدید عید .

یادی از نوروز شیراز



شیراز که زمستانهای نجیب و آرامی دارد
از مدت‌ها پیش از رسیدن نوروز سبز و خرم
می‌شود و مردم که به هم می‌رسند مزده
می‌دهند که: "بوی بهار می‌آید." بدرستی
هم همین‌طور است. درختها به سبزی
می‌زنند و دشتها پوشیده از علف نورسته،
چشم را نوازش می‌دهند و بوی بهار در هوا
موج می‌زند.

اصطلاح "صحرا" در شعرهای سعدی و
خواجه برای کسانی که شیراز را ندیده باشند
شاید مفهوم نباشد. مرحوم دکتر غنی به
شادروان دشتی گفته بود: "من تا زمانی که
شیراز را ندیده بودم تصور می‌کردم "صحرا"
یعنی همین دامنه کوبیر که ما در سبزوار
می‌بینیم، بعدها که شیراز را دیدم دانستم
منظور آن بزرگان از "صحرا" دشتهای سبز و
خرم اطراف شیراز است." تا پنجاه شصت
سال پیش هم اطراف آرامگاه این دو بزرگ،
پوشیده از سبزه‌زارهای چشم‌نوازی بود که
شیخ اجل حق داشت بگوید:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که برکنند دل مرد مسافر از وطنش

اما اکنون ده یک آن کشتزارها باقی نمانده و
به‌جای سبزه، ساختمانهای بی‌تناسب و
ناهموار روئیده است. اگر برای پوشش نمای
ساختمان هم آجر "تراش" خوش‌قواره و
لیغوشی‌رنگ مشهور شیراز مصرف کرده باشند
آجر آجری بی‌زبان هم ضایع شده است.

خوب، معلوم است که مردم این شهر با
آن هوا و طبیعت طرب‌خیز در حشنی مانند
جشن نوروز چه حالی دارند! ولی جشن
نوروز به مردم یک شهر و یک آبادی اختصاص
ندارد، همگانی است و در سراسر ایران سازی
و جاری و مرسوم است. مردم ایران از قدیم -
الایام جشنهای گونه‌گون داشته‌اند و هنوز
هم دارند. جشنهای زراعی، جشنهای
موسمی و محلی، جشنهای مذهبی و جشنهای
ملی و قومی باستانی.

افزون بر جشنهای مذهبی که با تشخیص و
تشریفات بسیار برگزار می‌شده است و می‌شود
عید نوروز معتبرترین عید بزرگ تمامی مردم
این سرزمین بوده است و خوشبختانه هنوز
هم هست زیرا که سابقه و ریشه در باورها و
عادات قومی و آداب باستانی این مردم
دارد و مدرکی معتبر، از مجموعه هویت این
مردم است.

در همه شهرها و آبادیها از یکی دو ماه
به نوروز مانده، مردم به پیشواز نوروز
می‌روند. بازارها و دکانها آرایش و رنگ
چشم‌گیر پیدا می‌کنند. هرکه قدم به کوچه و
بازار می‌گذارد می‌داند چه خبر است.
دکانداران به ذوق و سلیقه خود دکانشان را

آرایش می‌کنند، قنادیها، کفاشیها، بزازها
و پیشه‌هایی از این دست که با نوروز سروکار
دارند تر و تمیز و زیبا می‌شوند و رنگ و روی
دیدنی به هم می‌زنند و هر پیشه‌وری برای
جلوه و حلا دادن به ساط خود هنرها
به‌خرج می‌دهد.

مثلا در شیراز، آجیل‌فروشان - یا به اصطلاح
قدیم و محلی "نخودبریزها" - در طشتکهای
برنجی براق و ظروف پاکیزه مواد مختلف
آجیل را پله پله می‌چینند و گوی‌های مجوف
شفاف تفره‌ای و طلائی که جلوه چشم‌ریا
دارند از سقف دکان می‌آویزند و درحالی که
نور چراغ در آینه‌های دکان و بلورهای
چلچراغ منعکس است و داخل نخودبریزی‌های
معتبر، عطر و بوی فندق و پسته و بادام و
انجوجک و نخودچی بوداده تازه، مشام
مشتریان را می‌نوازد و دکان هم حساسی
آرایش شده است، صاحب دکان با تعارفات
معمول و شیرین‌زبانیهایی کاسبانه خریداران
را به خریدن آجیل نوروزی تشویق می‌کند.

همچنین مثلا سبزی‌فروشها با ذوق و
سلیقه، تحسین‌آمیز ریشه سفید دسته‌های
پیازچه را با رنگهای سبز و بنفش و زرد و
قرمز - که رنگهای زنده و چشم‌نوازند - رنگ
می‌کنند و همراه تربچه‌های سرخ - اگر داشته
باشند - در لابه‌لای دسته‌های سبزی قرار
می‌دهند و گله به گله نارنج هم میان آنها
می‌نهند به‌طوری که صفت جلو دکان و
پله‌های آن منظره بدیع بهاری و زیبایی را
نشان می‌دهد که حکایت از خرمی و زندگی و
تازگی می‌کند.

جنب و جوش همه از پیر و جوان، زندگی
و جوانی و هیجان تازه‌ای به شهر می‌بخشد و
طبقات مردم - هر طبقه و گروه بنا به وسع و
توان مالی خود - درصدد فراهم کردن لباس
عید و لوازم برگزاری جشن بزرگ و همگانی
خود برمی‌آیند چه، دوخت و دوز و تهیه
کردن پوشاک و لباس نو را از واجبات
می‌دانند و معتقدند شگون دارد. در این
میان بچه‌ها از دیگران بی‌طاقت‌ترند ولی از
جمع آنان، این طفلک‌های معصوم قشربهای
کم‌بضاعتند که بارها و بارها، تا روزی که
نونوار شوند و به لباسهای عیدشان برسند،
اشک ریخته‌اند و دلخون شده‌اند. اما آنان
که رفاه بیشتری دارند آسوده‌خاطرند و با
دست و دلبازی تمام، فرزندان را خوشنود و
آسوده‌خاطر می‌سازند.



شیرینی‌پزان

مردم معتقدند که بختن و ساختن شیرینی
خانگی ایام عید باعث فراوانی نعمت و خیر
و برکت است و شگون دارد. بر همین اساس
آنان که توان مالی و وسعی دارند این کار را

با آداب و تشریفات خاص انجام می دهند یعنی کدبانوی خانه که از تربیت یافتگان است به کمک چند تن گیس سفید و "آشنا روشنا" دست به کار می شود و اسباب و مواد شیرینی هائی مانند لوز بهار نارنج، لوز بیدمشکی، باقلوا، حاجی بادام، کلوجه نخود، نان پنجره ای و گوش فیللی و شیرینی هائی از این قبیل را فراهم می کند و حضرات با شادی و بگو و بخند دست به کار می شوند.

بعضی ها اگر نتوانند شیرینی متنوع تهیه کنند و این رسم قدیمی را با طول و تفصیل برگزار کنند لافل "نان شیرین" یا به اصطلاح تهرانیها و کرمانشاهها "نان بخت" ای تهیه می کنند. برای پختن نان شیرین، آرد را با شیره، شکر و روغن خوب و مرغوب - اگر گیرشان بیاید - خمیر می کنند. سپس اجاق می بندند و تیر و تخته می آورند و چانه های خمیر را به کمک تیر نان پزی نازک می کنند و روی تابه ملایم حرارت می دهند تا رنگ برگرداند و سرخ شود و در همان لحظه که نان، گرم و نرم است گرد قند و دارچین به خوردش می دهند و آنرا پاکتی تا می کنند. کمال و استاد ی باتوفی که نان شیرین می پزد از آنجا معلوم می شود که این نان، خیلی لطیف و نازک، مثل برگ گل از روی تابه برداشته شود. در مدتی که اهل خانه شیرینی بران دارند حاضران، شاد و خرم هستند و بگو و بخند دارند و پیوسته آرزو می کنند که انشاءالله سال آینده همگی با تنی درست و دل شاد دور هم باشند و تدارک عید بپسندند. شلوغی و رواج قنادیهای شهر البته به حای خود محفوظ است و حرف و سخن علیحده دارد که مجال وسیع می طلبد و وقت و فرصت جدا می خواهد.



سفیدگری

تا پنجاه شصت سال پیش که ظرف چینی مختص ثروتمندان و اعیان بود و طبقات متوسط اگر هم چند تکه ای داشتند آنها را به ندرت از طاقچه و سر بخاری پائین می آوردند - و از مصنوعات ملامین و پلاستیک هم خوشبختانه خبری نبود - کارسازی اکثر مردم با مس و گاه با روی بود، مس و روی هر دو از فلزات بهادار بودند مثلا کاسب سر گذر هم - اگر برای مشتری عسرت و ضرورتی پیش می آمد - دیگ و کاسه، مس او را به گرو قبول می کرد و کارش را راه می انداخت تا زمانی که برای وی فرجی بشود و طلب کاسب را بدهد و گروی خود را بگیرد. همین ظروف و "اوانی" مسین یک قلم از جهیز دختران محسوب می شد که هنوز هم کم و بیش مرسوم است. شب عید که داشت از راه می رسید کاروبار سفیدگران سکه بود. همه خانواده ها

ظرفهایشان را سفید می کردند و مقید بودند که ظروفشان از پاک ی بدرخشد و جلوه و جلا داشته باشد. و این "روی گری" ترتیبی سخت تماشائی داشت. شاگرد سفیدگر درحالی که پاچه های تشبان را تا زیر زانو بالا زده بود و رویه سه گوش دیوار ایستاده، با پای برهنه در گودالی که مخصوص این کار تعبیه شده بود می رفت؛ دستها را به دیوار می گرفت؛ در کاسه و بادیه و دیگ و قابلمه گرد آجر و خاکستر می ریخت و به کمک تکه نمذ مرطوبی با کف پا ظرفها را یکی پس از دیگری به سرعت و شدت می سائید به طوری که قشر آلوده و چرب ظرف و همچنین اثر سفید شدن قبلی، یک سره از میان می رفت و رنگ اصلی خود را پیدا می کرد و آماده سفید شدن می شد؛ ولی ناگفته پیدا است که آن پاهای این کار مداوم به چه روزی می افتاد.

چرخیدن شاگرد رویگر که توام با چابکی و چالاک ی بود کودکان را به تماشای لذت بخش و امی داشت و نکتهداران و "ظرفا" را نیز به شیرین زبانی. طفلک برای مزد مختصر روزانه اش می چرخید و می کوشید اما "خوش به احوالان" دنبال شوخی و متلک بودند! در مرحله بعد، کار به عهده استاد بود که بر تکه پوستی، مسلط بر کوره مشتعل می نشست و مشت پنبه سفید و نو، به دست می گرفت و با قلع و زاج ظرفهای سائیده و شسته و پاک را سفید می کرد، به طوری که از سفیدی و روشنی می درخشد.

اینک که سخنی از این پیشهوران زحمتکش رفت. بجا است تا آن گرد جوانمرد و دلاور عیار - یعقوب لیت صفار - بزرگ مرد این سرزمین را به یاد آوریم که گفته اند در آغاز زندگی همین پیشه داشته و از همین گروه بوده است و نام بلند او به تاریخ ایران شان و شوکت ابدی بخشیده و کردار و گفتار و رفتار و اندیشه های او همه ستودنی است.

باری، این ظرفها را که تقریبا یک ماه پیش با ریختن و زایت کهنه و بدرنگ، از خانه بیرون برده بودند اینک که نوروز در راه نزدیک شدن است آنها را با رنگ و روی براق و شفاف و سفید به خانه برگردانده اند اما خانه هم با روزهای پیش تفاوت فراوان پیدا کرده است زیرا که از جمله معتقدات عمومی که در نظر بانوی هر خانه ای بسیار مهم و اساسی است پاک و پاکیزه کردن خانه و کاشانه و رفت و روب حساسی و جانانه است به طوری که تمامی اثاث و اسباب و فرش یکایک اتاقها را بیرون می گذارد و حاروب را می کشد به دراز و پهنای اتاق، سپس فرش و اثاث را با دفتی نزدیک به وسواس پاک می کند و سرانجام: "اتاق نکو، یک دسته گل بگو." در شهرکها و روستاها که در ایام زمستان در و دیوار دودخورده و سیاه شده است دودخورده گیها را با گل سفید و دوغاب گچ رنگ می کنند و در پاره های موارد عجب

زیبا و دیدنی است مثلا در "ابانه" نظنز دو نوع خاک زرد رنگ و گلگون دارند و هنگامی که دیوارها و ساختمانها را رنگ می کنند مجموع آبادی مانند تابلوهای نقاشی، برده های کار استاد، زیبا و دیدنی می شود؛ هراستی که دیده از دیدن سیر نمی شود.



چارشنبه سوری

در راه رسیدن به جشن نوروز، در آخرین چارشنبه سال مراسم بهجت زای چارشنبه سوری را داریم که خود در واقع، جشنی است کهن و توام با آداب و رسوم مفضل، همراه با روایات مذهبی و زنده داشتن نام مختار ثقفی و در آن، همگی مردم سهیمند اما به نسبت، سهم کودکان بیش از بزرگسالان است. افروختن کیه های آتش و پریدن از روی آن و سخن گفتن با شعله های شادی انگیز و سرخ وی سخت دلکش و فرح افرا است:

زردی من از تو سرخی تو از من

ایستادن فالگوش و در هیئت ناشناس به در خانه رفتن و قاشق زنی، از نشانه ها و مختصات شب چارشنبه آخر سال است. این جشن در آذربایجان تخصص و عزت خاص دارد و باشکوهتر از سراسر ایران استقبال و برگزار می شود و کودکان را بالاخص در آن سهم فراوان و بسیار است. چارشنبه های چهارگانه ماه اسفند هریک نامی و شکلی و شمایی و آدابی متمایز دارد که گزارش مجموع آنها در خور رساله ای بزرگ است.



حوض ماهی

در شیراز علاوه بر آداب و مراسمی که در شب چارشنبه سوری برگزار می شود رفتن عموم به "حوض ماهی" هم از رسوم قدیم است: در گوشه غربی باغ آرامگاه شیخ اجل سعدی یک قنات آب گرم معدنی روان است که چند پله می خورد تا به سکو و حوضچه ای برسند. این آب در بیرون باغ، آفتابی و بر روی زمین جاری می شود (۲۰) بر گرد آن حوضچه برای کندن جامه و آب تنی کردن یک سکوی هشت ضلعی تعبیه شده است و آن محل در زبان عامه به "حوض ماهی" شهرت دارد چرا که این قنات، از ماهی ریز و درشت لیریز است و از ابام کودکی می شنیدیم که دختر شاه پریان - به شکل و شمایل یک ماهی بزرگتر - درحالی که یک لنگه گوشوار بزرگ طلا در گوش چپ دارد در میان ماهیها به شنا مشغول است و از دهنه تاریک قنات بیشتر نمی آید اما هرکه نیتی کند "مراد او را می دهد"، از همین روز زنان به طور عموم و



در یک جمله رفتن "آقا" و "حاجی" و "ارباب" به حمام و بیرون آمدن آنان از گرمابه تفصیل فراوان داشت و طبعاً کارگر و دلاک و مشتالچی و جامه‌دار حمام را عیدی شایسته نصیب می‌شد.

نکته قابل ذکر و تحسین آنکه رفتار کارکنان و کارگران حمام با گروه‌های متوسط و طبقات فرودست هم توأم با خوشرویی و احترام و مهربانی بود، اهمیت نداشت که مردی کم‌بضاعت یا چهار پنج پسر ریز و درشت خود به حمام آید و خود، کیسه کشیدن و شستن آنان را در عهده گیرد. عمله گرمابه با رفتار حرمت‌آمیز و مهربانی خود، از رنج بی‌بضاعتی مرد می‌کاستند. او نیز به فراخور وسع و توان خویش البته به کارگر و دلاک و بینهدار عیدی می‌داد. چه، حمام عید بود و سالی یک بار و از واجبات، عیدی دادن به این قبیل کسان.

از حمام زنانه در پیشانی عید هیچ نمی‌گویم چون هیچ نمی‌دانیم. تنها این را می‌دانیم که ساعتها - حتی یک روز تمام - به‌طول می‌انجامیده و ناهار در همان‌جا خورده می‌شده است و در آن اجتماع گرم و داغ چه بگویم و دعاها و مرافعه‌ها به‌راه می‌افتاده است! به‌طوری که اصطلاح "حمام زنانه" کتابه از شلوغی بسیار است.



شب جمعه آخر سال

رسمی است کهن که سابقه آن به دورانهای قدیم می‌پیوندد و به‌زودی باز هم بدان اشارت خواهد شد. بعد از ظهر آخرین پنجشنبه سال در سراسر ایران، عموم مردم شهر و روستا به "زیارت اهل قیوم" می‌روند و برای درگذشتگان و خویشان خود فاتحه می‌خوانند و علاوه بر طلب مغفرت، خیر و خیرات هم می‌کنند و به فقیران پول می‌دهند و پیش از غروب آفتاب به خانه بازمی‌گردند و حلوا می‌پزند یا خرما و نقل و شیرینی خیرات می‌کنند و فرزند کهنتر خانواده ظرفی از آنرا به سر گذر و کوچ می‌برد و به گذرندگان تعارف می‌کند. آنان نیز مقداری از هرچه باشد برمی‌گیرند و فاتحه‌ای می‌خوانند.

در خانه ما رسم بود که بشقابی حلوا بر پشت بام می‌نهادند. هنگامی که ما بچه‌ها علت این کار را می‌پرسیدیم بی‌بی (خانم مادرمان) می‌فرمودند: "این برای ارواح است، آنها امشب به سر بام می‌آیند تا ببینند ما به‌یادشان هستیم یا نه؟ و زمانی که می‌بینند آنان را فراموش نکرده‌ایم دعا می‌کنند که خیر و برکت، از خانه و خاندان ما قطع نشود، چراغ خانه‌مان روشن بماند و نسل و تبار ما پایدار بماند." می‌پرسیدیم:

دختران دم بخت و زنان جوان بالاخص به نیت تندرستی، رفع قضا و بلا، باطل السحر، برآمدن حاجتها و سفیدبختی وارد حوض می‌شوند و بدن خود را به جریان آن آب فراوان گرم و مطبوع می‌سپارند و با جام برنجی "چل‌کلید" که درون و بیرون آن دعا‌های مجرب کنده‌اند چهل جام آب به سر و تن خود - یعنی به شانه راست و شانه چپ و سر - می‌ریزند. گاه پیش می‌آید که یکی از ماهیهای بازیگوش، دهانش را به پوست نازک و تر و تازه دختری نزدیک می‌کند و از تن او آب می‌مکد؛ همین تماس مختصر حیغ و ویغ دختر خالم را به هوا می‌برد! بعضیها برای رفع زردیان و زردی برفان یکی دو تا از ماهیهای کوچک و ریز این قنات را به‌وسیله همان جام‌ها می‌گیرند و می‌بلعند و عقیده دارند زردی‌شان مرتفع می‌شود.

باری، ماندن در آن استخر مانند آب نیمه‌گرم، البته مطبوع و آرامی بخش است و حوصله زنان هم فراوان؛ اما دم‌دمای غروب، مردها که منتظرند تا زنان "جای بپردازند" و سر حوض را خلوت کنند کاسه صبرشان لبریز می‌شود و با صدای بلند و اوقات تلخ از آنها می‌خواهند تا باسطیان را جمع کنند و نویت را به آنان بدهند. عاقبت هم بانوان با قرو و لید بسیار است که "حوض ماهی" را به مردان وامی‌گذارند.



حمام عید

همان‌طور که فراهم کردن پوشاک نو برای خرد و بزرگ، از واجبات نوروز است حمام شب عید نیز در شمار واجبات است. در پنجاه شصت سال پیش در هر شهری، آنکه از اعیان و مالکان درجه اول بود حمام سرخانه داشت ولی تعداد این کسان فراوان نبود. بقیه ارباب نعمت و تعین به حمام محل می‌رفتند اما با مقدمه‌چینی بسیار. چنین کسی نزدیک شب عید با آداب و تشریفات به گرمابه می‌رفت و خضاب می‌کرد و سر و تن صفا می‌داد و بینهدار گوش به‌زنگ بود تا کارگر و دلاک خبر بدهند تا او بقیچه حمام مشتری محتشم را باز کند و حوله و قتیغه و سربند شخصی او را به دم در گرمخانه ببرد و آقا را طوری به سربینه بیاورد که از اختلاف هوای گرمخانه و بینه وجود نازک وی "آزرده" گزند نگردد، خلاصه و

"ارواح مگر چیز هم می‌خورند؟" جواب ما این بود که: "آنان با بوییدن و بوی خوردنی سیر می‌شوند، این بشقاب حلوا هم برای این است که ببینند ما به‌یادشان بوده‌ایم و هستیم."



پنجه و پنجه

سال کامل - یعنی سیصد و شصت و پنج روز و کسری - بر ماه و سال خورشیدی منطبق است اما در بسیاری از نقاط ایران - مثلاً مناطق کشاورزی شمال - هنوز حساب روزها و ماهها را با نامهای محلی و به‌رسم قدیم بر مبنای "تقویم زراعتی" یا سال قمری می‌گیرند که طبعاً پنج روز کمتر از سال خورشیدی می‌شود و کشاورزان، این پنج روز آخر سال را "پنجه" و "پنجهک" می‌نامند و برای آن مراسمی دارند که بخشهایی از آن به مراسم شب جمعه آخر سال مانده است و این هر دو یعنی شب جمعه آخر سال و پنجه، به فروردگان - از رسوم قدیم ایرانیان - خیلی شباهت دارد. ابوریحان بیرونی دانشمند بلندمرتبه ایرانی در آثارالباقیه گوید: "مردم خوارزم در پنج روز آخر اسپندارمزد و پنج روز لاحق که از بی آنها آیند مانند مردم فارس در ایام فروردگان عمل کنند از نهادن غذاها در دخمه‌ها برای روانهای اموات." بحث در این باره نیز موکول به زمانی دیگر می‌شود.



نوروز

بعد از این مقدمات می‌رسم به نوروز که مقصد و مقصود اصلی این مختصر است. نوروز بزرگترین و کهن‌ترین جشن ما ایرانیان است. آن قدر کهن که باید گفت و توان گفت: تاریخ نبود که نوروز بود. از مراسم دوران‌های پیش از ساسانیان درباره این جشن بزرگ خبر موشق و اثر معشیری نداریم اما می‌دانیم که در زمان ساسانیان، مردم ایران این جشن را با شکوه و جلال تمام برگزار می‌کردند و این امر خود دلیل و گواه است بر آن که سابقه دیرین داشته است و از دوردستهای تاریخ، مردم نوروز و مهرگان را گرامی می‌داشته و جشن می‌گرفته‌اند.

به دوران ساسانیان سنت بوده است که در کاخ و سرای شاهی دوازده سکوی بلند، از خشت خام آماده سازند و دانه‌های مختلف را بر روی آنها بکارند و بدین کار تغال زنند یعنی باور داشتند هر چند تا از آن دانه‌ها که خوب رشد کند در سال نو محصول آن‌ها



نوروز در مآخذ شیعه

ناگفته نباید گذشت که نوروز در مآخذ و سابع شیعی پایگاه و نام و نشان شاخصی دارد که استاد گرامی محیط طباطبائی و استاد عبدالامیر سلیم سالها پیش در این باره افاضات محققانه کرده‌اند. شاید دیگران هم نوشته‌اند و راقم سطور نمی‌داند. اینک به‌منظور پرهیز از اطاله کلام تنها به یک حدیث معروف، موسوم به حدیث معلی بن-خنس - آن هم به‌طور خلاصه - اشارت می‌شود.

در جلد چهاردهم بحارالانوار مجلسی آمده است که معلی بن خنس از پیروان حضرت امام جعفر صادق (ع) در روز نوروز به محضر منور آن بزرگوار تشریف جست و امام - که درود خدا بر او باد - از وی پرسید آیا این روز را می‌شناسی؟ معلی گفت: این روزی است که ایرانیان آن را بزرگ می‌دارند و به یکدیگر هدیه و آرمغان می‌دهند. امام فرمود: روز نوروز همان روزی است که خداوند از بندگان خود پیمان گرفت که او را بپرستند و او را انبازی نکنند و به پیامبران او بگردند و به پیشوایان دین و امامان ایمان بیاورند. همان روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی آرام گرفت. همان روزی است که پیامبر خدا امیرالمؤمنین علی (ع) را بر دوش خود برداشت تا بتبهای قریش را به زیر آفتاب و آنها را خرد کند. همان روزی است که پیامبر (ص) به صحابه و یاران خود دستور فرمود تا با علی (ع) به‌عنوان "امیر مؤمنان" بیعت کنند. همان روزی است که علی (ع) بر مردم نهران و خوارج پیروز شد. همان روزی است که قائم آل محمد و اولیای امر در آن ظهور کنند. همان روزی است که قائم بر دجال پیروز شود و هیچ روز نوروزی نیست که ما در آن روز متوقع فرج نشاسیم زیرا نوروز از روزهای ما و شیعیان ما است. ایرانیان حرمت آن را نگاه داشتند و شما اعراب آن را ضایع و مهمل داشتید.

همچنین مجلسی در "سما و العالم" از قول حضرت صادق (ع) نقل کرده است که خلقت آدم در نوروز انجام شد. نیز از امام هفتم (ع) منقول است که جبرئیل در نوروز بود که وحی الهی را به پیامبر نازل کرد.



خوب و پر و فراوان خواهد بود. این سبز کردن سبزه پیش از فرارسیدن نوروز و ذوق بازیهای که مردم در این مورد دارند نشانی از آن رسم کهن است. دانه سبزه - که ساده‌ترین و رایجترین آن گندم است - باید چنان در آب ریخته شود که سر سفره هفت‌سین سبز و خرم باشد و تا روز سیزده‌به‌در سرسبزی آن کمابیش باقی بماند.

این سبزه را - که در بشقاب و سینی یا به‌دور شکم کوزه و قلفک سفالی و امثال اینها سبز کرده‌اند - به‌علاوه سیر و سنجد و سمنو و سماق و سیب و سرکه یا سیاهدانه و سیستان و سکه در سفره می‌نهند. آن هم بهترین و زیباترین سفره‌ای که دارند. و نزدیک لحظه تحویل سال، سفره را با شیرینی و میوه و آینه و شمعدان می‌آریند و شمعها را روشن می‌کنند و برای رفع قضا و بلا از جان و مال خانواده سفند و کندر در آتش می‌ریزند تا بوی خوش بخورد در فضا پراکنده شود. نان و پنیر و سبزی خوردن و برنج یا گندم و تخم مرغ خام و ماهی از دیگر اجزاء سفره است و غالب اینها رمزی از برکت خواستن و طلب روزی و نعمت و بستگی با طبیعت است. قبل از تحویل بزرگ خانواده به تلاوت قرآن کریم و "ادعیه" ماثوره می‌پردازد. همچنین به نیت تیمن و تبرک در بالای سفره قرآن مجید و در سمت دیگر، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ می‌گذارند. در این سالها مرسوم شده است که در یک طرف شیشه یا بلور هم آب می‌ریزند و یکی دو تا ماهی کوچک و رنگین در آن رها می‌سازند که چنان که گفته شد غالب این کارها مظهر وقور نعمت و رابطه با طبیعت و ازدیاد فرزندان و بقای خاندان است.

همین‌جا باید گفت که زمان تحویل سال و جشن نوروز ما از این بابت که با آغاز فصل بهار و برابر بودن روز و شب و بیدار شدن طبیعت دقیقاً انطباق دارد در جهان، یگانه و بی‌نظیر است.

باری، همین‌که سال تحویل شد فرزندان خانواده بر دست پدر و مادر و بزرگتران حاضر در سر سفره بوسه می‌زنند و آنان نیز روی یکایک را می‌بوسند و به همه عیدی می‌دهند و از خداوند می‌خواهند که نوروز نو را بر همگان مبارک گرداند.

یکی از رسوم خلل‌ناپذیر، یختن پلو در شب عید است. پلو شب عید چندان عمومیت داشته و دارد که از کریم خان زند - وکیل‌الرعایا - نقل می‌کنند که گفته است دو چیز بر من گوارا است یکی آب سرد زمستان که همه می‌نوشند یکی هم پلو شب عید که همه مردم می‌خورند.

از جمله رسوم قدیم این‌که در شب عید زندانیان را عفو می‌کردند و آزاد می‌ساختند و این مثل سایر ناظر به همین امر است که: "عید زندانیان کنند آزاد."

این سلسله روایات و احادیث برای ایرانیان بی‌اندازه اهمیت داشت، درحقیقت تکیه‌گاهی بود تا مردم این سرزمین - برخلاف دوره مضموس بنی‌امیه و تعصب خصمانه آنها نسبت به مآثر و آثار ایرانیان - بتوانند در دوره‌های مختلف، جشن نوروز را برپا دارند تا به زمان حاضر برسد. این سده‌ها و قرن‌ها آسان نگذشته است!



چادر زدن درویشان

از جمله رسوم جاری تا پایان دوره قاجاری، چادر زدن درویشان بر در سرای بزرگان و اعیان شهر بود و این کار هم به یک سلسله از "فقرا" یعنی سلسله جلالی یا خاکسار اختصاص داشت به این ترتیب که شیخ یا نقیب ایشان به درویش رخصت و ماموریت می‌داد تا بر در خانه فردی سرشناس چادر بزند. درویش هم می‌رفت و بر گوشه دیواری نزدیک به در بزرگ سرای، چادر کرباسی پاکیزه و کوچکی برپا می‌کرد.

مقصود از این کار به دست آوردن وجوهی لایق و قابل توجه برای خانقاهیان بود. رسم و سلوک این درویشان پیوسته چنین بوده و هست که آنچه "مولا" برساند البته در آن دخل و تصرف نمی‌کنند و در اختیار پیر می‌گذارند تا وی مصرف آن را معین کند. نیز مرسوم بود که اگر تا روز عید "نیاز" درویش نمی‌رسید وی در "شاخ نقیر" می‌دمید و به اصطلاح "بوق" صاحب سرای را "می‌زد" شاخ نقیر چنان‌که از نامش پیدا است (از شاخ گاو درست می‌شد) مانند بوق بدصدائی بود که اگر نقیر ناهنجار آن برمی‌خواست برای آن خاندان بدشگون می‌دانستند و عقیده داشتند دودمان صاحبخانه بر باد می‌رود اما حداقل، موجب بی‌اعتباری صاحب سرای می‌گردید.

یک شب عید درویشی مأمور شد تا بر در خانه شاهزاده ظهیرالدوله چادر بزند. علی‌خان ظهیرالدوله از شاهزادگان محترم قاجار، دارنده مقامات عالی دولتی و داماد ناصرالدین‌شاه و ملقب به "صفا علی" مرید صفی‌علیشاه و سپس جانشین او، محتشم و آزاده و آزادیخواه و مبارز در راه استقرار مشروطیت بود و عاقبت هم به‌گناه همدانستانی محمدعلی میرزا خانه او را به توپ بستند ولی او از مسلک خود دست نکشید.

درویش به در خانه ظهیرالدوله چادر زد و داخل چادر را با "وصله" های درویشی یعنی پوست تخت، شاخ نقیر، منتشا، تسبیح هزاردانه، کشکول و تبرزین آراست و بشقابی سبزه عید هم دم چادر گذاشت و یک تارنج نیز در میان سبزه‌ها نهاد تا جلوه بیشتر



بچه‌ها یک امر مسلم بود، از تخم مرغ آب‌پز و رنگ کرده بگیر تا پول - چه در شهر چه در روستا - هر بزرگتری بنا به وسع خود به بچه‌ها عیدی می‌داد و چه رسم خوب و محبت‌سازی بود! یکی از بازیهای بچگانه در ایام عید هم همین تخم‌مرغ‌بازی بود که تفصیل و توصیف جداگانه دارد.

رفتن به خانه ملای محل از ضروریات دید و بازدید عید به‌شمار می‌رفت. مجلس ملایان دولتی و محتشم رنگ و روی دنیایی و رونق دنیاداری داشت و کسانی که به‌دیدار آنان می‌رفتند خود، ثروتمند و اهل دنیا بودند و مجلس اگر هم بر جمعیت بود مینای دنیایی و دنیاداری داشت و با شیرینی و چای و قلیان و شربت، از واردان پذیرایی می‌کردند و به کوچک و بزرگ، عیدی داده می‌شد. اما دستگاه ملای محله و پیشنماز مسجد نباید محتشمانه باشد و نبود، یکی دو تا ظرف نقل و شیرینی و یک قندج چینی آب آمیخته به زعفران و دعا خوانده وسط مجلس می‌گذاشتند و بعضیها به نیت تین و تبرک، جرعه‌ای از آن می‌نوشیدند. عیدی هم فقط به بچه‌ها داده می‌شد آنهم شاهی صزاری (صد دیناری) که بعد از بوسیدن دست "آقا" عاید بچه‌ها می‌شد و با همان سکه‌های کوچک عالمی داشتند.

با حالتی مانده و خاطری خسته و قلمی شکسته بسته برای آدینه تحریر شد. با این همه نوز بر همگان پیروز و صد سال بهتر از این سالها انشاء الله.

سید ابوالقاسم انجوی (شیرازی)
گاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پایان سال ۱۳۶۸



دید و بازدید عید

در تهران روز اول نوز بزرگان به سلام می‌رفتند و روز دوم و سوم هم دیگران به دیدار "بزرگان" می‌آمدند اما در ولایات، نامداران و اعیان شهر که "والی‌شناس" بودند و یا حاکم ارتباط و آشنای داشتند می‌دانستند که او چه روزی به سلام "می‌نشیند" و به سلام و تبریک می‌رفتند. والی یا هر کس که پیش از عید "تقدیمی" لایق و قابل داده بود بیشتر التفات می‌فرمود (!) و سکه‌ای طلا عیدی می‌داد اما والی نیز به‌نوبه خود قبل از فرارسیدن نوز، البته پیشکش و تقدیمی گرانها به پایتخت فرستاده بود، همچنین صدراعظم و متنفذان دربار از باد نرفته بودند.

در خانواده‌ها به حکم ادب و تربیت موروثی، ابتدا کوچکترها به سلام و تبریک بزرگان خانواده می‌رفتند و سپس بزرگترها بازدید پس می‌دادند. دادن عیدی به



بهار غریب

حمید مصدق

من به‌درماندگی صخره و سنگ
من به‌آوارگی ابر و نسیم
من به‌سرگشتگی آهوی دشت
من به‌تنهایی خود می‌مانم

من در این شب که بلند است به‌اندازه

حسرت‌زدگی

گیسوان تو بیادم می‌آید

من در این شب که بلند است به‌اندازه

حسرت‌زدگی

شعر چشمان ترا می‌خوانم

چشم تو، چشمه شوق

چشم تو، ژرفترین راز وجود

برگ بید است که با زمزمه جاری باد

تن به‌وارستن عمر ابدی می‌سپرد

وقتی از قتل قناری گفتمی

دل پر ریخته‌ام وحشت کرد

وقتی آواز درختان تبر خورده باغ

در فضا می‌پیچید

از تو می‌پرسیدم:

به‌گجا باید رفت؟

تو تماشا کن

که بهاری دیگر

پاورچین پاورچین

از دل تاریکی می‌گذرد

و تو در خوابی

و پرستوها خوابند

و تو می‌اندیشی

به‌بهاری دیگر

و به‌یاری دیگر

نه بهاری

و نه یاری دیگر

حیف،

اما من و تو

دور از هم می‌پوسیم

غمم از وحشت پوسیدن نیست

غمم از زیستن بی‌تو در این لحظه پر دل‌پره

است

دیگر از من تا خاک شدن راهی نیست

از سر این بام

این صحرا

این دریا

پر خواهم زد

خواهم مرد

غم تو این غم شیرین را

- با خود خواهم برد.